

صاحب حس تشخیص و عملاً شهرت و صلاحیت لازم را دارا می‌باشد. برادر حاجی یعنی عبدالرحیم‌خان روز دیگر بنه ملاقات ایلچی آمد میهماندار من سعی می‌کرد که مقام و مرتبه‌ای بیش از شخصیتش به من ارائه دهد و اظهار داشت که او برادر پزرگ حاجی ابراهیم است و بیشتر اوقات حاجی محض احترام مسند و جایگاه خود را به‌وی تعارف می‌نماید من در پاسخ گفتم که او کار بسیار خوبی می‌کند، اما این آقا برادر من نیست.

و این جواب به‌خاطر این بود که مطلب را همینجا درز بگیرم و به این بحث خاتمه دهم.

عبدالرحیم‌خان به دیدن من آمد او آدمی فربه و تا اندازه‌ای کندذهن به نظر می‌رسید و ظاهراً تنها امتیازش این بود که برادر صدراعظم است او با خستگی و بی‌حوصله‌گی در حدود یک ساعت و نیم با من مذاکره و گفتگو نمود.

اولین شبی که در خانه حاجی ابراهیم بسر بردیم مشاهده کردم که در اطاقی که درش رو بروی ما باز می‌شد کسی به‌طور ناشمرده و با صدائی درهم و پرهم صحبت می‌کند، بعدها متوجه شدم که این همان زندانی بدبخت زال‌خان خشتی است^۳ این شخص محترم دارای معروفیت زیادی در کوهستان‌های بین بوشهر و شیراز می‌باشد او به‌عنوان یکی از دلیرترین هواداران خاندان زندیه به‌شمار می‌آمد بعد از مرگ لطفعلی‌خان او و دیگر حکمرانان ناحیه فارس خود را بر آغامحمدخان تسلیم نمودند ولی آن پادشاه ظالم از ترس جان خود و به‌خاطر وفاداری این سردار به‌خانواده زند دستور داد تا چشم‌هایش را میل کشیدند و هنگامی که زال‌خان به‌عنوان اعتراض با صدای بلند او را سلطانی ستمگر خطاب کرد

۳- برای اطلاع بیشتر به بخش چهارم همین کتاب مراجعه کنید. «مترجم».

دستور داد تا زبانش را نیز قطع نمایند این فرمان نیز بلافاصله به‌مرحله اجرا درآمد و بدین ترتیب او قدرت بیان و تکلم خود را از دست داد ولی کوشید که با زبان بریده نیز صحبت کند گرچه صدایش کلفت و کلماتی که از دهانش خارج می‌شود درهم و برهم است، لیکن تا اندازه‌ای گفته‌هایش مفهوم است او هنوز شخصیتی باهوش و خوش‌مشراب می‌باشد و من مرتب با او در تماس بودم اغلب اوقات او از معایب و بدبختی‌های گذشته و از اینکه شاه‌فعلی از راه جوانمردی و مروت دوباره وی را به حکمرانی خشت منصوب کرد با من گفتگو و مذاکره می‌نمود.

من یک متخصص علم تشریح و کالبدشناسی نیستم بنابراین نمی‌توانم دلیلی ارائه دهم که چرا وقتی یک مرد زبان ندارد می‌تواند صحبت کند. یک روز پس از آنکه وارد تهران شدیم مذاکرات خود را شروع نمودیم زبان فارسی بسیار مفصل است و حاکی از مفهوم‌های متفاوتی است که ایرانیها را قادر می‌کند در حین محاوره و گفتگو به‌زبان شعر و ادب سخن بگویند به‌عنوان مثال برای فهماندن یا بیان نمودن یک جمله ممکن است آن را در سه یا چهار قاعده استعمال نمود گوینده ممکن است روی عادت شخصی بگوید من برای شما احترام قائلم، یا دوستی شما برای من مغتنم است، یا وظیفه من است که در خدمت جنابعالی باشم، یا همیشه آماده خدمتگزاری هستم، ولی موضوع قابل توجهی که ما در آن کشور با آن مواجه شدیم خصوصاً رابطه آنها با نمایندگان خارجی بود.

ایلچی و میزبانش حاجی ابراهیم ممکن است قلباً به این‌گونه تعارفات پوزخند می‌زدند و برای این ادا و اطوارها ارزشی قائل نبودند ولی به هر صورت در محاوره و گفتگو این‌گونه اصول و قواعد را رعایت می‌نمودند دو تن از رجال دولتی به‌عنوان نماینده

و قائم مقام صدراعظم برای گفتگو و مذاکره با هیئت ما انتخاب شدند آقامیر و محمدحسین منشی هندی من نیز در سلک همراهان ایلچی قرار گرفتند مذاکرات طبق طرح و زمینه قبلی بین دو هیئت هم‌رتبه آغاز گردید. ظاهراً دو هیئت در فضای مساعد و مطمئنی شروع به کار نمودند. (۲)

دوست هندی من گفت که میرزای وزیر، سعی می‌کند که اختلافات جزئی را که مورد تأیید من نیست بزرگتر از آنچه هست به مافوق خود ارائه دهد. آنها از آقامیر که یک نفر ایرانی بود می‌ترسیدند ولی انتظار نداشتند که بر علیه منافع صدراعظم و کشورش اقدامی به عمل آورد.

محمدحسین در حالی که از نقش خود در مجلس مذاکره با غرور یاد می‌کرد گفت از حالا به بعد بیشتر از آنچه حاجی ابراهیم صحبت می‌کند به او احترام بگذارید و به طوری که آنها گفته‌اند مردم انگلیس به این‌گونه مسائل توجهی ندارند من (یعنی محمدحسین) به آنها گفتم که ایلچی احترامات لازم را همان طوری که در ایران مرسوم است حتی در ادای جزئی‌ترین کلمات رعایت خواهد نمود. محمدحسین گفت ببینید آنها نتوانستند امتیازی از من بگیرند و لامحاله با ما به یک راه حل دوستانه رسیدند کلمات دوستانه و احترام آمیز مانند در انتظار ارجاع خدمات هستم. یا آماده اجرای اوامر می‌باشم به طور گسترده‌ای در مذاکرات فی‌مابین ردوبدل می‌شد...

به هر حال خاتمه این جنگ الفاظ در تهران و مراسم باریابی به حضور شاه را در بخش بعدی ملاحظه خواهیم نمود.

تهران، نوامبر و دسامبر ۱۸۰۰

با اینکه هنوز خیلی مسائل پیچیده و غامض در دستور مذاکرات باقی مانده بود ولی با این وصف «ایلچی» به عنوان یک شخصیت مهم و فعال و سیاستمدار در حل و فصل مسائل فی‌مابین در دربار ایران شناخته شد.

مذاکرات زیادی درباره نوع لباس ما در شیراز به عمل آمد ولی سابقه‌ای در پایتخت وجود نداشت که به وزیر دربار اجازه دهد که ایلچی با چه لباسی در مراسم شرکت نماید.

دوستان روسی ما به تازگی به عنوان میهمان نوازی سروصورت ما را اصلاح و آرایش کرده بودند. آنان چندین سال قبل قلمرو ایران را مورد تاخت و تاز قرار دادند و قوای نظامی آنها هم بار دیگر این کشور را تهدید به حمله دیگری می‌نمود بنابراین شاه و درباریان یک روش خصمانه به آنها نشان می‌دادند.

هنگامی که در شیراز بودم چراغعلی خان (۳) ما را حلال‌تر از مسیحیان شمال کشورشان می‌پنداشت و به ایلچی می‌گفت آیا شما هم اعتقاد دارید که آنها (یعنی روسها) غیر از نوشیدن شراب قوی و خوردن گوشت خوک از هیچ چیز دیگر لذت نمی‌برند. آنان از گوشت حیوانات حرام تغذیه می‌کنند و موهای خود را مانند دم آرایش داده و به پشت سر خود آویزان می‌نمایند و به طوری که اطلاع دارم سالی یک بار هم سروصورت خود را اصلاح و تمیز نمی‌نمایند. من با ناپاوری به جملات اخیر او گوش دادم، بعد از تمام این حرفها من فکر کردم که از لحاظ پوشیدن لباس در روز شرفیابی آسوده و راحت می‌باشم ولی سخت در اشتباه بودیم. دو روز بعد از آنکه وارد اصفهان شدیم یک نفر «میرزا» از طرف حاجی ابراهیم به

دیدن ما آمد تا درباره بعضی موضوعات با ایلچی مذاکره نماید پس از مذاکرات زیاد در رابطه با مراسم باریابی گفت انتظار دارد که ایلچی در موقع شرفیابی لباس مناسبی به تن نماید من به او گفتم مقصودش را درست نمی‌فهمم زیرا که غیر از لباس کشور خودم که آنهم او نیفورم نظامی است لباس دیگری نمی‌پوشم. او درحالی که لبخندی به لب داشت اظهار داشت که آنها اطلاع بیشتری از آنچه ایلچی فکر می‌کند، در این زمینه دارند و سپس او بسته‌ای باز کرد که حاوی چند پاکت بود و در میان یکی از پاکت‌ها چند قطعه عکس کوچک بیرون کشید که ظاهراً متعلق به سفیری بود که دو قرن پیش از ایران دیدن کرده بود و گمان می‌کنم یکی از این تصویرها متعلق به سرآنتونی شرلی سفیر انگلیس بود که لباس زمان ملکه الیزابت را به تن داشت.

میرزا گفت این برنامه‌ای است که امیدوارم مورد قبول واقع شود چرا که اعلیحضرت مایل است که شما تمام تشریفات دوران سلاطین صفویه را که نشان‌دهنده شأن و مقام سلطنت ایران است رعایت کنید. وقتی این حرف را از زبان او شنیدم بسیار خندیدم اما میرزا نگاه سردی به من انداخت بلافاصله به او گفتم معذرت می‌خواهم هنگامی که با حاجی ابراهیم ملاقات کردم در این رابطه نیز او را راضی خواهم نمود.

کمی بعد از این مذاکرات وزیر بلافاصله وارد اطاق شد و پس از تعارفات زیاد مطلب را به لباس زمان ملکه الیزابت کشانید او به‌طور خلاصه ولی با لحنی قاطع گفت خوب! خوب! آداب و رسوم ما با شما فرق دارد اشتباه کردن که تعجبی ندارد و ما هر دو نباید مانند بچه‌ها به پیراهن پدر بزرگمان بخندیم هر کشوری دارای ویژگی‌های مربوط به خودش می‌باشد و هرکس حق دارد به این سنن و آداب وفادار بماند بعد به‌طور نجوی گفت این مسائل

جزئی شما را آزار می‌دهند من به بدقلقی شهرت دارم چرا که مردی لجوج و سختگیرم ولی در این مورد به شما اعتماد دارم و در پایان اضافه کرد که خلق و خوی خوش شما به من اجازه داد که نزد شما به خصوصیات اخلاقی خود اعتراف نمایم.

هنگامی که نزدیک دروازه بزرگ قصر رسیدیم سرنیزه‌ها به جای خود نصب گردیدند، و شمشیرها از غلاف‌ها کشیده شدند و طبل‌ها به صدا درآمدند و در اینجا نقطه‌ای بود که ما پیاده شدیم و این تشریفات ورود به قصر و شرفیابی به حضور شاه بود. و در قصر سلطنتی همه رجال منتظر ورود ایلچی بودند.

در آغاز کشمکش‌هایی بر سر پوشیدن لباس باریابی درگرفت و تعدادی تصویر از کتابها جمع‌آوری شده که ثابت می‌کرد که تشریفات باریابی در زمان صفویه چگونه بوده است و همچنین مقداری بحث و گفتگو در مورد مقام و رتبه اشخاصی که می‌بایستی قبل از آنکه شاه سفیر را به حضور بپذیرد در مدخل اطاق از وی استقبال نمایند بین طرفین درگرفت.

سلیمان‌خان قاجار (ع) اولین عموزاده و داماد شاه که مدتی هم آرزوی شاهی را در سر می‌پرورانید شخصیت مناسبی بود که این قسمت از برنامه را به عهده بگیرد هیچ تعارف و تکریمی برای سفیر از این بالاتر نبود، ولی مشکل اینجا بود که گفته می‌شد شأن و مقام سلیمان‌خان بقدری بالا است که غیر از پادشاه یا یک تن از خاندان سلطنت جلو پای هیچکس دیگر از جایش بلند نمی‌شود و از طرفی او «دیوان‌پیگی است» و دفتری در دربار دارد که در غیاب شاه به کارهای مهم کشور رسیدگی می‌کند.

بهر تقدیر توافق به عمل آمد که وقتی ایلچی وارد اطاق می‌شود او با یک نیم‌خیز به او احترام بگذارد تا ایلچی در کنارش روی

قالی بنشینند همه چیز برای شرفیابی آماده و مهیا شده بود درست صبح روز شانزدهم نوامبر یکم هزار و هشتصد درحالی که ما بهترین لباسهایمان را پوشیده بودیم جلو خانه حاجی ابراهیم اجتماع نمودیم. کوچه مملو از جمعیت غریبه شده بود که خیره خیره ما را برانداز می نمودند.

پیاده نظام با دسته موزیک و فرانسویان هندی با لباسهای قرمز ملیلهدوزی، و همراهان و اسکادران سواره نظام ایلچی را درحالی که سوار بر یک اسب زیبای عربی که مزین به زین و برگ انگلیسی بود، اسکورت می نمودند وقتی که به نیم مایلی قصر سلطنتی رسیدیم سکوت مطلق بر همه جا حکم فرما بود درحقیقت یک نوع دیسپلین اروپائی با یک آداب و سنن آسیائی.

ما از میان صفوف سواره که ظاهرآمی ترسیدند حتی سرهایشان را تکان بدهند عبور کردیم. عده ای از رجال و شخصیت ها در اولین میدان ارک قبل از آنکه ما وارد قصر شویم با لباسهای فاخر و زین و برگ و لگامهای گران قیمت اجتماع کرده بودند ما از آخرین دروازه قصر گذشتیم و وارد باغی شدیم که در مقابل تالار بار عام شاه قرار گرفته بود این تالار به قدری زیبا تزئین و تذهیب کاری شده بود، عیناً همان تصویری که ما از دربار ایران در ذهن و مخیله مان داشتیم.

یک نهر در وسط باغ جریان داشت که چند فواره در آن کار گذاشته بودند پیاده روهای وسیعی که ردیف هائی از درختان اطراف آنها را گرفته بود در سمت چپ و راست دیده می شدند. بین درختان و دیوار بلند قصر در صحن حیاط به طور دایره تعداد زیادی مرد مسلح با تفنگ های فتیله ای خود ایستاده بودند. در امتداد خیابانها از دروازه تا مقابل تالار بار عام شاهزادگان و

رجال و سرداران و افسران در صفوف مختلفی با توجه به مقام و رتبه خود صف کشیده بودند.

در نزدیکی مدخل کاخ و در جائی که گارد شاهی کاخ را در محاصره گرفته بود ولیعهد عباس میرزا در سمت راست برادرانش در چند قدمی تخت ایستاده بود.

در تمام این صفوف کسی دیده نمی شد که شمشیر مرصعی بر میان، و «شال کشمیری» بر کمر و دور کلاهش بسته نشده باشد بعضی از شاهزادگان و رجال لباسهای فاخر و گرانبهائی به تن داشتند ولی وقتی چشم ها به شاه افتاد تمام اینها را از یاد بردیم. شاه دارای قدی متوسط، سنش کمی بیشتر از سی سال، چهره اش تا اندازه ای زیبا و اندامش قشنگ، متناسب، هنگام سخن گفتن عجول و شتاب آلود، ولی در عین حال زیرک و باهوش به نظر می رسید ریش سیاه و براقش که تا روی سینه اش کشیده شده بود نظر ما را به خود جلب کرد. توصیف لباسش تا اندازه ای گیج کننده و مغشوش است قبای سفیدی که مزین به انواع و اقسام جواهرات بود بر تن داشت چون جایگاه شاه طوری بود که نور آفتاب بر روی لباسش می تابید لذا تلالو و درخشندگی جواهرات تشخیص و شمارش آنها را غیر ممکن می نمود.

دو تن از افسران ارشد درحالی که دو گرز طلائی در دست داشتند دو بار درحالی که به طرف تخت سلطنتی پیش می رفتند توقف نموده و تعظیم نمودند و ایلچی نیز در همان حال که به طرف تالار پیش می رفت کلاهش را از سر برداشت و توقف نمود و در همین حین رئیس تشریفات دربار گفت: جان ملکم ایلچی فرمانفرمای هند بریتانیا به پیشگاه اعلیحضرت شرفیاب می شود. شاه نگاهی به ایلچی انداخت و با خوشحالی ولی با لحنی آمرانه گفت «خوش آمدید».

ما از پله‌های تالار بالا رفتیم و در جایی که برایمان در نظر گرفته شده بود نشستیم، و نامه‌ای که از طرف فرمانفرمای هند داشتیم در سینی طلا گذاشته شد و قرائت گردید. سپس اعلیحضرت جویای حال و سلامتی پادشاه انگلستان و فرمانفرمای هند شدند و آنگاه مخصوصاً مایل بود که بدانند در قلمرو ایران با ایلچی چگونه رفتار شده است و به علاوه در این کشور چه چیز نظر او را به خود جلب نموده است ایلچی به تمام این پرسشها جواب لازم و مقتضی داد و بعد از بیست دقیقه در کمال خوشحالی به اتفاق فتحعلی‌خان نوائی (۵) میهماندار از پیشگاه اعلیحضرت مرخص شدیم. و بعدها رضایت خاطر شاه شاهان از این شرفیابی توسط صدراعظم به ایلچی و هیئت همراه ابلاغ گردید.

چند روز بعد ایلچی برای بار دوم اجازه شرفیابی یافت تا هدایای نفیس و گرانبهای فرمانفرمای هند را که در میان آنها تعدادی آئینه قدی وجود داشت به حضور شاه تقدیم نماید در باریابی دوم تغییراتی در مراسم داده شد بدین معنی که ما در اطاق سلیمان‌خان قاجار معطل نماندیم و از طرفی سلیمان‌خان چه هنگام رفتن و چه موقع برگشتن جلو پای ما بلند شد و از طرفی هیچگونه کشمکش یا تشریفات دیگری در این باریابی وجود نداشت دربار هنوز بیش از دفعه قبل مملو از فراش و خدمتگزار بود و شاه نیز این بار لباسهای نفیس و گرانبهائی برتن داشت.

کمی بعد از نشستن ریز هدایا و پیشکشها قرائت شد هنگامی که یکی از وزراء می‌خواست نام افرادی را که می‌بایست هدایا را دریافت نمایند بخواند خیلی نگران شدم چرا که او می‌خواست نام کسی را در ریز دریافت کنندگان جای دهد که از لحاظ رتبه و مقام همپای آنها که هدایا را ارسال داشتند نبود بنابراین ایلچی اجازه نداد این ترتیب عملی شود و به صدراعظم گفت اگر چنین

اقدامی صورت گیرد با اینکه او نمی‌تواند در مقابل رسوم و قوانین دربار ایران مقاومت کند ولی فوراً به شاه خواهد گفت که این هدایا باج و خراجی نیست که در اثر بی‌توجهی به منشیان و درباریان داده شود بلکه یک نوع تحفه و هدایائی است که از طرف فرمانفرمای انگلیسی هند به خاطر دوستی و احترام برای شاه ایران فرستاده شده است این گفته مؤثر واقع شد و هدایا بین افراد صاحب مقامی توزیع گردید که مورد تأیید شاه قرار گرفته بود.

گرچه این دیدار جنبه تشریفاتی داشت ولی شاه مایل بود جنبه‌های دیگری به آن بدهد بنابراین از ایلچی پرسید گزارشی دریافت کردم که پادشاه شما تنها دارای یک همسر است ولی من نمی‌توانم باور کنم.

ایلچی در پاسخ گفت: هیچکدام از پادشاهان مسیحی بیش از زن نمی‌توانند داشته باشند.

آه، من می‌دانم، اما ممکن است «کنیزکی» داشته باشد.

سفیر جواب داد: پادشاه رئوف و مهربان ما جرج سوم چه از نظر مذهبی و چه از لحاظ خصوصیات اخلاقی مانند دیگران است. پادشاه ایران درحالی که می‌خندید گفت ممکن است این عمل بسیار خوبی باشد ولی من دوست ندارم پادشاه چنین کشوری باشم. هنگامی که قصر را ترک می‌کردم با حادثه عجیبی روبرو شدم مرد غول‌پیکری که قدی در حدود هشت پا داشت درحالی که چماق بزرگی در دستش دیده می‌شد پای دیوار دروازه‌ای که از آن عبور می‌کردیم ایستاده بود و ظاهراً این شخص را به خاطر اینکه من او را ببینم اینجا آورده بودند. ایلچی در نهایت حیرت ولی بدون ترس و یا اینکه توجهی به‌وی کند و تنها با یک نگاه اجمالی او را ورنه از نمود و از کنارش گذشت، ولی درحقیقت آدم دچار حیرت و سردرگمی می‌شود وقتی که فکر می‌کند چنین انسانی وجود

داشته باشد! تصویر و گرز رستم (که این آدم غول‌پیکر به همان هیئت درآمده بود) در ایران معروفیت دارد و هنگام عبور فکر می‌کردم که نکند این شخص همان رستم باشد. اولین بار این اشتباه دولتمردان، به وسیله میهماندار مورد ستایش قرار گرفت بعدها به من گفت واقعا قابل تحسین است. احمق‌ها خواستند با نمایش آن مرد غول‌پیکر که در کنار دیوار ایستاده بود شما را بترسانند آنها چشم‌های شما را که برای یک لحظه به او خیره شده بود تعقیب می‌نمودند و آشکارا دیدند که شما ابدأ توجهی نکردید و سپس اضافه کرد که من باید به آنها بگویم که در کشور شما از این گونه مردان عظیم‌الجثه فراوانند و حتی بلندی قامت این مرد به اندازه یکی از افراد گارد پادشاه انگلستان نیست!

قبل از آنکه تهران را ترک گویم چندین ملاقات با شاه داشتم که در تمام این ملاقاتها شاه همیشه سر حال و بانشاط به نظر می‌رسید و در بعضی موارد هم صحبت‌های خصوصی از عادات و رسوم و سنن مردم و دولت انگلیس به میان کشیده می‌شد.

در حین مذاکره شاه پرسید آیا حقیقت دارد که از امپراطوری هند هر ساله ده کشتی پر از طلا و نقره به انگلستان فرستاده می‌شود، ایلچی در پاسخ گفت به ندرت اتفاق می‌افتد که شمش‌های طلا از مستملکات شرقی امپراطوری به انگلستان فرستاده شود مگر اینکه به خاطر تجارت این کار انجام گیرد. پادشاه گفت چرا آن سفیری^۴ که شما فرستاده بودید به من دروغ گفت در حالی که خشمگین به نظر می‌رسید به ایلچی گفت ببینید، شما ناراحت

نشوید این موضوع باعث شرمساری شما نیست بلکه موجب خجالت ماست، چرا سفیر شما یک ایرانی بود و برای چه یک نفر ایرانی را به عنوان سفیر به دربار ما فرستاده‌اید؟ ما در همه چیز اغراق می‌کنیم ولی شما سخن راست می‌گوئید. و آنگاه شاه پرسید آیا فرانسویها ملت نیرومندی هستند؟ سفیر در جواب گفت مطمئناً و از طرفی شایسته نیست که ما آنها را دشمن مردم انگلیس بدانیم، و دوباره شاه در حالی که به وزیرش چشم دوخته بود گفت شما می‌دانید که به ما گفته بودند فرانسویها ملتی ضعیف می‌باشند و این موضوع برای ما باورناکردنی بود ولی سفیر با ابراز حقیقت عین عدالت را در مورد آنها اجرا نمود و مقام و منزلت کشورش را در حد آنها بالا برد بحث و گفتگوهای زیادی درباره آمریکای جنوبی و کارخانجات اروپا به میان آمد، شاه گفت تمام اینها چیزهای محیرالعقولی هستند. ایلچی گفت اگر ایران چیزی ندارد اما محکم و استوار است و با اراده آهنین اداره می‌شود. شاه گفت از ابتدای خلقت تاکنون فرمانروائی و ثروت به طوری که مشاهده شده است همیشه به ضرب شمشیر نیاکان ما به دست آمده است و ما از این بابت راضی هستیم. شاه اطلاع حاصل کرد که ایلچی در مذاکراتش با صدراعظم اظهار علاقه به دانستن تاریخ اجداد او در استرآباد نموده است لذا او از روی کنجکاوی برای اجرای این تقاضا دستوری صادر نمود. ما وارد اطای شدیم که تنها چند نفر از درباریان و از جمله چهار یا پنج نفر از رؤسای ایل قاجار در آنجا حضور داشتند مذاکرات آغاز شد ایلچی با اطلاعاتی که از مسافرت جونز هانوی Jonas Hanway^۵ قبلاً به دست آورده بود

۵- جونز هانوی در سال ۱۷۴۴ هنگام شورش اجداد پادشاه فعلی در استرآباد

بود. «نویسنده».

۴- مهدعلی‌خان یک نفر ایرانی بود که سال قبل به نمایندگی از طرف حکمران

بمبئی به اتفاق آقای دونکن Duncan به دربار ایران اعزام شده بود. «نویسنده».

مطالبی اظهار داشت که شگفتی همگان را برانگیخت وقتی که ایلچی تمام وقایعی را که حدود پنجاه و شش سال پیش اتفاق افتاده بود بیان نمود تمام حاضرین از فرط تعجب صدای «یا علی» را بلند نمودند. شاه نیز به نوبه خود از اطلاعات ایلچی در مورد گذشته خانواده اش از اینکه در بین چهار ملت مختلف ترکمن، و گرجی، و مازندرانی شهرت قاچارها به اروپا رسیده است راضی و خوشحال به نظر می‌رسید.

هنگامی که ایلچی راجع به آزادی و قانون صحبت می‌کرد شاه مات و متحیر بود که او در مورد چه مطلبی گفتگو می‌کند ایلچی توضیح داد که هیچ فرد بلندپایه‌ای در انگلستان وجود ندارد که بتواند برخلاف قانون عملی انجام دهد و در آنجا هیچ چیز بر علیه قانون دیده نمی‌شود ظاهراً این موضوع را نیز مانند دیگر مطالبی که ایلچی برایش تشریح نمود متوجه گردید.

شاه گفت که تمام مطالبی را که گفته‌اید فهمیدم و پس از اندکی مکث و تفکر اضافه کرد به نظر من پادشاه شما «کدخدای اول» کشور است سپس اعلیحضرت درحالی که تبسم می‌کرد به ایلچی که حالت دفاعی به خود گرفته بود گفت: این وضعیت دوام و بقاء سلطنت را تضمین می‌نماید ولی چندان لذت بخش نیست. لیکن پادشاهی من لذت بخش است من اگر اراده کنم دستور می‌دهم تا سر سلیمان‌خان و عده‌ای از رجال بلندپایه را از تن جدا نمایند آنگاه اشاره به درباریان نمود و گفت آیا اینطور نیست؟

آنان درحالی که سر فرود می‌آوردند گفتند بله! «قبله‌عالم» همینطور است. سپس شاه گفت این یک قدرت واقعی است ولی ثبات و دوامی ندارد هنگامی که من بروم پسر من برای تصاحب تخت و تاج خواهد جنگید و همه چیز درهم فرو خواهد ریخت هر چند حکومت بر ایران با داشتن لشکر و سپاه میسر خواهد بود.

شاه در این دیدار ظاهراً ایلچی را مورد تفقد قرار داد و روزهای بعد موافقت کرد تا از جواهرات سلطنتی دیدار نماید که در میان آنها دریای نور بود که گمان می‌رود یکی از خالص‌ترین و گرانبهاترین الماس‌های عالم است و از نظر زیبایی و درخشش در دنیا نظیر ندارد و غیر از این سنگ قیمتی جواهرات نفیس و گرانبه‌ای دیگری نیز در خزانه سلطنتی مشاهده نمودم.

عصر همان روز بعد از از بازدید از خزانه سلطنتی آن دوست شفیق من که قبلاً گفته بودم در خرابه‌های تخت‌جمشید به یک مرغابی تیراندازی کرده بود گفت آرزو دارد پادشاه ایران بشود من به او گفتم اگر به این مقام برسی چه خواهی کرد بلافاصله جواب داد هیچ! تاج سلطنتی را بر میدارم و فرار می‌کنم ما از حقیقت گوئی و ساده‌لوحی این مرد بسیار خندیدیم.

فکر می‌کنم برای اولین باری که فتحعلی‌شاه را دیدم طبق قوانین اسلامی اضافه بر چهار زن جوان عقدی خود که من جرأت بردن نام آنها را ندارم تعداد زیادی زن دیگر داشت که از آنها صاحب یکصد فرزند بود که رنگ و جلای خاصی بر سریر سلطنت می‌دادند و برای مدتی طولانی موقعیت و قدرت پادشاهیش را تحکیم می‌بخشیدند چرا که عموی ستمگر ولی در عین حال نیرومند او آغا محمدخان تمام مدعیان تخت و تاج را محو و معدوم کرده بود و او همیشه این جمله معروف را بر زبان می‌آورد: که من کاخ

۶- وزن دریای نور ۱۸۶ قیراط است و یکی از زیباترین و درخشان‌ترین الماس‌های دنیا است. «تاج‌ماه» نیز یکی از الماس‌های باشکوهی است که ۴۶ قیراط وزن دارد این دو الماس بر روی بازوبندی نصب شده بودند قیمت آنها در حدود یک میلیون لیره استرلینگ تخمین زده شده، و غیر از اینها جواهراتی به اندازه‌های قابل ملاحظه‌ای بر روی تاج سلطنتی و به‌طور جداگانه در خزانه دیده می‌شود. «نویسنده».

شاهی را با مصالحتی از خون بنا کرده‌ام تا با یاخان (همیشه برادر زاده اش را به این نام خطاب می‌کرد) در پناه دیوارهای آن آسوده بخوابد.

شاه از لحاظ بعضی خصوصیات بردیگران ارجحیت داشت او یک شاعر بود و کتابی به شعر بهرشته نظم کشیده بود که خبرگان زبان فارسی از گیرائی و جذبه اشعار آن تعریف و تمجید می‌کردند.^۷ من تنها آرزویم این بود که چنان قدرتی می‌داشتم تا خشونت و سببیت را از او می‌گرفتم و به جای آن همه خشم و غضب مهربانی و ملاطفت را در دل او زنده می‌کردم.

من درباره زندگی شاه و از اینکه چگونه اوقات خود را صرف می‌نماید تحقیقاتی به عمل آوردم و در انجام وظایفش بسیار منظم و دقیق است و از اینکه پادشاه ایران است هیچگونه مسئولیتی بر عهده ندارد او صاحب دو دربار است یکی عمومی و دیگری خصوصی.

در دربار اول تمام پسران و وزراء و رجال و افسران عالی رتبه و دیگر طبقات مردم به حضور شاه بار می‌یابند و در دربار دوم که مخصوص وزراء و افراد مورد توجه شاه است فقط به کارهای اداری و معاملات و قراردادهای رسیدگی به عمل می‌آید پادشاه فعلی به اقتضای طبیعت و سنش وقت کافی برای تفریح و سرگرمی دارد او به سوارکاری و ورزش علاقه زیاد نشان می‌دهد و روی همین اصل هم سوارکار و تیرانداز ماهری است.

بعضی اوقات نیز انجمنی از شعرا و ادبای ایران تشکیل

۷- ظاهراً ملکم این کزافه‌گوئیه را از رجال متعلق درباری شنیده است.

«مترجم».

می‌گردد که آنها اشعار خود را برای شاه می‌خوانند و او از شنیدن این سروده‌ها لذت می‌برد.

سن و خصوصیات اخلاقی حاجی ابراهیم همیشه الهام بخش شوخیها و سرگرمی‌های شاه می‌باشد هنگامی که همه مشغول تفنن و بذاه‌گوئی هستند بختاً شاه فریاد می‌زند که حاجی ابراهیم می‌آید، این جمله سحرآمیز همه را به جای خود ساکت و خاموش می‌نماید تا اینکه شاه خنده را سر می‌دهد و می‌گوید تنها یک شوخی بوده است.

من یک بار فرصت یافتم تا خنده شاه را در مجلس وزراء و درباریانش ببینم، حاجی ابراهیم به من گفت که بیش از یکی دو بار تاکنون شاه را تا این اندازه سر حال و بانشاط ندیده است.

سلیمان خان قاجار همان کسی که حاضر به ادای احترام به سفیر نبود بیمار شد و تقاضا کرد تا طبیب ما او را معالجه نماید چون دکتر فارسی نمی‌دانست لذا ایلچی موافقت کرد تا فیض‌علی مترجم او وی را همراهی نماید ظاهراً سلیمان خان با سردی و بی‌میلی با پزشک انگلیسی برخورد نمود و به همین دلیل هم برای بار دوم حاضر نشد از خان قاجار عیادت نماید ولی ایلچی به ملاحظات روابط خود با شاه اصرار کرد تا پزشک سیمون بار دیگر از سلیمان خان عیادت نماید نحوه پذیرائی این بار کاملاً برخلاف دفعه قبل بود چرا که سلیمان خان این بار با شیرینی و قهوه از طبیب پذیرائی کرد، و هنگامی که پزشک با انگشتان خود چشم بیمار خان را معاینه می‌کرد خان با لحنی مخصوص گفت که بسیار خوشحال است که یک طبیب اروپائی او را معالجه می‌کند و برخلاف هموطنان جاهل و نادان او به جادو و جنبل متوسل نمی‌شود. هنگامی که آن دو مراجعت کردند ما با حاجی ابراهیم مشغول صرف شام بودیم صدراعظم از مترجم ایلچی پرسید که خان را چگونه یافتید؟

مترجم گفت همه چیز دوباره تکرار شد حاجی پرسید چرا؟ دوست من جواب داد برای اینکه به احتمال قوی خان مست بود و می‌توانم بگویم که در تمام مدت او خیلی مؤدب و سرحال بود و خیلی متأسفم که چرا دفعه قبل او مست نبود. این جواب بسیار مورد توجه حاجی ابراهیم قرار گرفت و همان شب موضوع را به اطلاع شاه رسانید و بعدها شنیدم که اعلیحضرت به سلیمان‌خان گفت که فیض‌علی گفته است که هر وقت خان مست باشد رفیق بسیار خوب و مؤدبی است.

واقعه دیگری که پیش از پیش شاه شاهان را خوشحال کرد این بود که عده‌ای از رجال و اعیان درجه اول از شاه اجازه خواستند تا مجلس شامی به افتخار ایلچی برپا نمایند که در میان آنها از جمله یکی از خویشاوندان شاه به نام محمدحسین‌خان بود این شخص انتظار داشت که تمام رجال و اعیان به بازدید ایلچی بروند ولی خود او از این تکلیف معاف شود لذا ایلچی این ترتیبات را نپذیرفت و بالمآل یک نوع بی‌تصمیمی و سردرگمی در بین وزراء بوجود آمد. شاه چندین بار حاجی ابراهیم را نزد ایلچی فرستاد و محرمانه پیغام داد که اگر ایلچی این ترتیبات را بپذیرد منتهی بر شاه نهاده است و در آینده نیز سعی خواهد شد که چنین وضعی به وجود نیاید و در ضمن حاجی اضافه کرد که اگر شما در این ضیافت شرکت نکنید به اعتبار و حیثیت خان قاجار لطمه وارد خواهد آمد و در نتیجه همه از چشم من خواهند دید. ایلچی بنا به تقاضای شاه و اصرار صدراعظم لامحاله موافقت کرد که در این میهمانی شرکت نماید.

هنگامی که ایلچی وارد تالار پذیرائی شد با اینکه می‌دانست میزبان به خاطر موقعیت و مقامش در صدر مجلس نشست است معیناً به طرف شخص ناشناسی پیش‌رفت و رو به طرف «میهماندار»

کرد و پرسید در بین این «امراء» کدام یک محمدحسین‌خان دوداغ (۶) است؟

میهماندار در حالی که دست‌پاچه شده بود به شخصی که با غرور و نخوت در میان جمع دیده می‌شد اشاره کرد. هیچ عکس-العملی در برابر این اقدام به عمل نیامد و مجلس میهمانی به خوشی و خوبی به پایان رسید.

من متوجه این مطلب نشدم تا به‌خانه مراجعت کردم از آنجائی که ایلچی ترکی را مثل فارسی نمی‌دانست با کمال تعجب از میهماندار شنیدم که صفت دوداغ را که به میزبان خود داده یک لقب درخور احترامی نیست بلکه یک نام خصوصی و قراردادی است که به خاطر لب‌های کلفت خان قاجار به او داده شده تا وی را از بین صدها محمدحسین‌خان در ایل قاجار متمایز نماید.

هنگامی که شاه از این موضوع اطلاع پیدا کرد بسیار خوشحال شد و بعد از آن هر وقت میزبان ما را در میان رجال و سرکردگان در برابر تخت می‌دید به شوخی فریاد می‌زد کدام یک از این «امراء» محمدحسین‌خان دوداغ است؟

شاه هر روز چند ساعت از وقت خود را در حرم می‌گذرانید بطوری که شنیدم طرح ساختمان و اطاقهای اندرون شاه عیناً به سبک قسمت‌های بیرونی می‌باشد. شاه مانند همه مسلمانان متدین صبح زود از خواب برمی‌خیزد و قبل از طلوع آفتاب هر روز فریضه مذهبی را به جای می‌آورد و سپس با کمک کنیزکان لباس می‌پوشد و در این موقع پیش از سیصد خانم با توجه به مقام و شخصیت خود نزدیک مسند او صف می‌کشند به طوری که به من گفته‌اند تنها دو تن از زنان او اجازه نشست دارند یکی مادر ولیعهد (۷) و دیگری دختر ابراهیم‌خان شیشه! (۸) و سرای شاه به وسیله سه صاحب-منصب زن اداره می‌شود که یکی وظیفه‌اش آنست که دختران جوان

غریبه را به شاه معرفی نماید و دیگری رئیس تشریفات اندرون، و نفر سوم نیز مأمور انتظامات و حفاظت از شبستان شاه می باشد. بعضی از این خانمها دارای نفوذ فراوانی هستند و شاهزادگانی که در نقاط دوردست کشور حکومت می کنند اغلب مادرهایشان با آنها بسر می برند و با نیرنگ و خدعه سعی دارند که مقام و قدرت پسرهایشان را تثبیت نمایند، و سالیانه هم یکبار برای دیدن شاه به پایتخت می آیند.

دستجاتی خواننده، رقاصه، کمترین در اندرون و سایل سرگرمی خانمها و شاه را فراهم می نمایند بعضی از فروروشندگان دوره گرد زن به طور مرتب به اندرون رفت و آمد می کنند و کالاهای مورد نظر سکنه حرم را تهیه و در دسترس آنها قرار می دهند.

پادشاه ایران طبق قوانین اسلامی تنها می تواند چهار زن عقدی داشته باشد از دواج با این زنها از روی تمایلات شخصی نبوده بلکه بنا به مقتضیات و مصلحت سیاسی انجام گرفته است و وضعیت این زنها با دیگر خانمهای اندرون تفاوت دارد و هر کدام دارای تشکیلات جداگانه ای هستند و همیشه مورد احترام و توجه و شاید هم مورد علاقه شاه می باشند ولی من فکر نمی کنم شاه قلباً علاقه ای به آنها داشته باشد و اگر هم چنین دلبستگی وجود داشته باشد به تدریج و به مرور زمان از بین خواهد رفت ولی من داستانی کوتاه از دلدادگی شاه شنیدم که چون مورد تأیید عده ای قرار گرفت در صحت آن تردیدی ندارم و بدون شک می توان گفت که شاه شاهان یکبار هم معنی مقدس کلمه عشق را فهمیده است.

یک رقاصه جوان شیرازی به نام طوطی در حین گمنامی به اندرون شاهی راه یافت، طوطی به اقتضای شغلش در همان اوان جوانی به بعضی از محافل راه جست و به علت داشتن صدای خوش

و صوتی زیبا به حرمسرای شاه معرفی شد و با هوش خداداد خود قلب شاه را به سوی خود جلب نمود تا زمانی که زنده بود شاه به دیگران توجهی نداشت ولیکن این گل زیبا زود پریز شد و دارفانی را وداع گفت شاه از این بابت فوق العاده غمگین و متأثر شد و جسد او را در مقبره حضرت عبدالعظیم پنج مایلی پایتخت به خاک سپرد بعد از این واقعه رفت و آمد شاه به بقعه حضرت عبدالعظیم زیاد شد و مدتها با حالتی محزون و غمزده در کنار قبر طوطی می نشست و به گذشته شیرین او فکر می کرد...

شاه هر روز رأس ساعت هشت از اندرون خارج می شود و یکی دو ساعت قبل از صرف صبحانه با اطرافیان مورد علاقه خود از جمله محمدحسین خان مروی که یکی از رجال سرشناس و بلند پایه است گفتگو می نماید. (۹)

ناشتائی اعلیحضرت با طرز باشکوهی برگزار می گردد در این مراسم ظروف تمام طلا به کار گرفته می شود صرف غذا معمولاً در ساعت ده صبح، و شام در ساعت هشت شب انجام می گیرد. مجموعه غذای شاه به وسیله یک افسر مورد اعتماد مهر مخصوص زده می شود تا از مسموم شدن احتمالی غذا جلوگیری شود یک طبیب نیز غذای شاهانه را بازرسی می کند تا از نظر کیفیت به سلامتی او لطمه ای وارد نیاید.

هیچکس حق ندارد با شاه هم غذا شود مگر اینکه یکی دو تن از کودکان خردسال شاه در کنارش می نشینند و او بشقابهای غذای مورد علاقه شان را جلوشان می گذارد. شاه نیز بعضی اوقات به خاطر ابراز تفقد مقداری از مأكولات یا لباسهای خود را به دیگران می بخشد. این افتخار نصیب ایلچی می شد که همیشه مقداری مواد غذائی از قبیل نان، برنج و پلو از مطبخ سلطنتی به عنوان هدیه

دریافت نماید. و این عطیه ملوکانه همیشه موجبات رضایت و خوشحالی ما را فراهم می نمود.

هنگامی که اولین میسیون ما تهران را ترک گفت شاه محبت بسیار کرد و همه ما به دریافت لباسهای فاخری مفتخر شدیم و به علاوه یک اسب زیبا و یک خنجر مرصع جواهرنشان به ایلچی اعطا گردید. شاه بسیار مایل بود که من قبای اهدائی او را بپوشم ولی به او گفتم که اجازه ندارم غیر از اونیفورم نظامی لباس دیگری برتن داشته باشم. شاه در آخرین ملاقات اصرار داشت که کلاهی که به من هدیه کرده بود به سر بگذارم او می گفت که با به سر نهادن این کلاه یکی از بلندقامت ترین مردان ایران خواهی بود.

تودیع و خداحافظی با حاجی ابراهیم هم به نوبه خود شرح مفصلی دارد. این شخصیت استثنائی با ایلچی بسیار مأنوس و صمیمی شده بود و او مرگ قریب الوقوع خود را پیش بینی کرده بود. و گفت که شاه و وزرایش همه مایلند تا مرا از بین ببرند لیکن آمدن شما موجب شده است که نقشه آنها برای مدتی به تعویق بیافتد من می توانم به آسانی جان خود را نجات دهم اما ایران دوباره صحنه جنگ و خونریزی خواهد شد قصد من این بود که ایران تنها یک پادشاه داشته باشد برای من فرقی نمی کرد که او یک زن یا یک قاجار باشد و فقط می خواستم به این کشت و کشتار پایان دهم من به قدر کافی صحنه های پیکار و خونریزی را دیده ام و دیگر حاضر به تکرار آن نیستم و امیدوارم که خداوند از من راضی باشد تا در آرامش بمیرم.

ایلچی که تا اندازه ای موفق شده بین حاجی ابراهیم و دیگر وزراء مانند میرزا شفیع خان (۱۰) و میرزا رضا قلی خان (۱۱) مصالحه برقرار نماید از حاجی ابراهیم خواست که با این افراد با احترام بیشتری برخورد نماید و او همچنین به حاجی نصیحت کرد

که در برابر خشم و غضب شاه نرمش بیشتری نشان دهد. حاجی در پاسخ گفت من نمی توانم طبیعت خود را تغییر دهم و از طرفی نیز معلوم است که اگر نصیحت های شما را انجام دهم باز هم بی فایده است چرا که بیشتر سقوط مرا تسریع می نماید و ترس دشمنان از من موجب گردید که نقشه بسیار عمیقانه ای بر علیه من طرح ریزی نمایند.

این مذاکرات دو روز قبل از حرکت من انجام گرفت و روزی که این گفتگوها را می کردیم حاجی خیلی غمگین و پریشان به نظر می رسید. ایلچی با پسر زیبا و پنج ساله حاجی انس و الفتی گرفته بود این کودک که در ایران به خوبی آداب معاشرت را یاد گرفته بود تا آن موقع ساکت به نظر می رسید ولی هنگامی که ایلچی می خواست از در خارج شود به دنبالش دوید و سعی داشت که با گرفتن دامن لباسش از حرکتش جلوگیری نماید و در حالی که سر و روی ایلچی را غرق بوسه کرد به شدت گریه می نمود.

حاجی بلافاصله دوید و کودک را در بغل فشرد و او را «دلداری» داد و آهسته به ایلچی گفت که خدا به او الهام کرده است که به زودی بی پدر خواهد شد و بنا بر این دنبال یک دوست می گردد. گرچه به علت نفوذ مادرش که به خوبی از ارزش خدمتگزار شایسته ای چون حاجی ابراهیم باخبر بود، برای یکی دو سالی مرگش به تأخیر افتاد ولی با درگذشت او راه برای دشمنان حاجی باز شد و هر کدام در فرصت های مناسبی شاه را ترساندند و از وی خواستند تا وی را معدوم نمایند و سرانجام هم موفق شدند تا این مرد به راستی بزرگ را با تمام برادران و پسرهایش به شیوه بربریت و همان طوری که در ایران مرسوم است به طرز ظالمانه ای طبق یک طرح قبلی در سراسر قلمرو ایران در یک روز و یک ساعت معینی دستگیر و بعضی از آنها را به قتل رسانیدند و برخی

را هم کور نمودند و تمام ثروت این خانواده را که مدت‌های طولانی اندوخته بودند به غارت بردند. (۱۲)

با اینکه شاه متقاعد شده بود که وجود حاجی ابراهیم خطری برای تخت و تاجش می‌باشد ولی بیشتر اوقات از عملی که با وی انجام داده، پشیمان بود و در هر فرصتی که به دست می‌آورد وزراء فعلی‌اش را مورد سرزنش قرار می‌داد و می‌گفت: کجاست حاجی ابراهیم که یک‌تنه شاه را اندرز می‌داد و در گرفتاری‌هایش او را یاری می‌داد!

احتمالاً و شاید هم عملاً می‌خواست علاقمندی خود را به این موضوع ثابت نماید چون اطلاع یافت که ایلچی هنگامی که در سال ۱۸۰۰ تهران را ترک گفته بود با پسر خردسال حاجی ابراهیم بسیار مانوس شده بود لذا در مسافرت بودن میسیون انگلیسی به تهران دستور داد تا آن نوجوان نابینا را که هنوز مانند دوران کودکی دوست‌داشتنی بود نزد ما آورند و من با دوست قدیمی خود ملاقات و اظهار همدردی نمودم.

یادداشت‌های مترجم

(۱) نوروزخان پسر الله‌وردی‌خان عزالدین لوی قاجار سمت ایشیک آقاسی‌باشی (رئیس تشریفات) دربار فتحعلی‌شاه را به عهده داشته است او چندین بار مأموریت‌هایی از طرف فتحعلی‌شاه در مناطق کوه‌کیلویه و نرماشیر و سرحدات عثمانی انجام داده است تکیه نوروزخان، و سقاخانه نوروز، و حمام نوروزخان که

از آثار او بوده در تهران شهرت داشته است.

(۲) ملکم موفق گردید یک قرارداد سیاسی در پنج ماده با دولت ایران منعقد نماید، به موجب این قرارداد دولت ایران متعهد بود که هرگاه افغانه بخواهند به هندوستان حمله نمایند دولت ایران به نفع انگلستان با افغانستان وارد جنگ گردد و هرگاه دولت فرانسه یا افغانستان به ایران حمله نماید دولت انگلیس متعهد می‌شود هر مقدار اسلحه و مهمات که لازم باشد در اختیار دولت ایران بگذارد و هرگاه دولت فرانسه واردیکی از بندرگاه‌های ایران شود دولتین ایران و انگلیس متفقاً درصدد اخراج و دفع هجوم برآیند و همچنان در این قرارداد قید شده بود که هرگاه دولت ایران چنین درخواستی را قبول نماید ملکم غیر از این معاهده سیاسی یک معاهده تجارتي نیز با دولت ایران به امضاء رسانید او پس از تحصیل این موفقیت به محل مأموریت خود بازگشت (نقل از زندگی سیاسی اتابک اعظم) تألیف. مه‌راب امیری ص ۱۱۱-۱۱۰.

(۳) چراغعلی‌خان نوائی پسر صادق‌خان و عموزاده رضاقلی‌خان نوائی منشی‌الممالک فتحعلی‌شاه است. چراغعلی‌خان چندی پس‌اول‌باشی (رئیس تفنگداران خاصه) ... فتحعلی‌شاه مدت هفت سال (۱۲۲۰-۱۲۱۴ هـ ق) نیز وزارت حسینعلی میرزا فرمانفرما را در فارس به عهده داشته است چراغعلی‌خان شاعر بود و فطرت تخلص می‌کرد و سجع مهر فتحعلی‌شاه از سروده‌های اوست.

گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی

قرار داد در کف شاه زمانه فتحعلی

(۴) سلیمان‌خان قاجار قوانلو ملقب به اعتضادالدوله فرزند محمدخان قاجار و خالوزاده آغا محمدخان است. سلیمان‌خان بسیار مورد توجه و احترام بود و به همین مناسبت هم آغامحمدخان او را

خان اوغلی خطاب می‌کرد در اوایل سلطنت فتحعلی‌شاه سلیمان‌خان به حکمرانی آذربایجان منصوب گردید و در اثر هرج و مرج داخلی و گرفتاریهای فتحعلی‌شاه با مدعیان سلطنت سلیمان‌خان نیز داعیه شاهی کرد ولی خیلی زود به اشتباه خود پی برد و محرکین خود را دستگیر و به تهران اعزام داشت و خود متعاقباً به پایتخت آمد و در اصطبل شاهی پناهنده گردید سرانجام فتحعلی‌شاه از تقصیراتش درگذشت و او را به سمت دیوان‌بیگی یا وزیر دربار خود منصوب نمود.

(۵) در بین رجال دربار فتحعلی‌شاه دو فتحعلی‌خان شناسائی شده که یکی فتحعلی‌خان خواجه و ند است که در سال ۱۲۲۲ هـ ق به سمت نمایندگی شاه به کشورهای سند و حیدرآباد اعزام شد. و دیگری فتحعلی‌خان بیگلربیگی رشتی حاکم تبریز است که در دستگاه عباسی میرزا نایب‌السلطنه به خدمت اشتغال داشت ولی این شخص که ملکم از او به عنوان فتحعلی‌خان نوائی و میهماندار خود نام می‌برد احتمالاً بایستی یکی از منسوبان رضاقلی‌خان نوائی منشی-الممالک، و از خانواده نوائی‌ها بوده باشد ظاهراً این خانواده خود را منتسب به امیر علی‌شیر نوائی وزیر دانشمند سلطان‌حسین بایقرا می‌دانند.

(۶) محمدحسین‌خان قاجار قوئلو معروف به دوداغ، (دوداغ به ترکی یعنی لب) خاله‌زاده آغامحمدخان قاجار است محمدحسین خان در زمان آغا محمدخان مدتی کشیکچی باشی و چندی هم حاکم مازندران بود در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه محمدحسین‌خان مجدداً به سمت سرکشیکچی باشی برگزیده شد و تا سال ۱۲۲۲ هـ ق که درگذشت در این سمت باقی بود.

(۷) مادر ولیعهد دختر فتحعلی‌خان قاجار دولو، و دومین زن عقدی فتحعلی‌شاه است عباس‌میرزا نایب‌السلطنه (ولیعهد) در

چهارم ذی‌الحجه ۱۲۰۴ هـ ق در قصبه نوای مازندران از این زن متولد شده است.

(۸) این زن آغابیگم و معروف به آغاباجی است و پیش از آنکه آغاباجی زن دوازدهم فتحعلی‌شاه شود شاه چهار زن عقدی داشت لامحاله آغاباجی در ابتدا صیغه او گردید و بعد از آنکه آسیه خانم دختر محمدخان قاجار دوانلو درگذشت آغاباجی به جای آسیه خانم به عقد دائمی فتحعلی‌شاه درآمد. این زن دختر ابراهیم خلیل خان جوانشیر شیشه‌والی قره‌باغ است بطوری که مشهور است فتحعلی‌شاه از این زن خوشش نمی‌آمد و به همین علت هم هیچگاه با وی هم‌بستر نشده است آغاباجی در قم دم‌دستگاه مفصلی برای خود به راه انداخت و سرانجام در سال ۱۲۴۸ هـ ق درگذشت و در همان شهر به خاکسپاری شد.

(۹) محمد حسین‌خان مروی پسر بیرامعلی‌خان حاکم مرو، معروف به خان مروی از سرکردگان طایفه عزالدین لوقاجار است محمد حسین‌خان در جنگی که بین او و بیگ‌جان حاکم بخارا در گرفت از وی شکست خورد و به دربار ایران پناهنده گردید فتحعلی‌شاه به او محبت فراوان کرد و او را مورد تفقد قرار داد و شخصاً به ملاقات او رفت و حتی می‌گویند پس از قتل حاجی ابراهیم خان از محمدحسین خواست تا مقام صدارت را بپذیرد و ظاهراً او قبول نکرد خان مروی در مدت اقامت خود در تهران ثروت هنگفتی بهم‌رسانید و مدرسه مروی تهران از آثار اوست و در نزدیکی مدرسه بازارچه مروی و باغ مروی نیز از املاک موقوفه وی به‌شمار می‌آید.

(۱۰) میرزا شفیع مازندرانی یکی از رجال مورد توجه فتحعلی‌شاه بود او پس از قتل حاجی ابراهیم خان در سال ۱۲۱۵ هـ ق به جای او به صدارت منصوب گردید و مدت بیست سال در این سمت

باقی بود تا اینکه در سال ۱۲۳۴ هـ ق در قزوین درگذشت و به جای او محمدحسین خان نظام الدوله اصفهانی به صدارت برگزیده شد. (۱۱) میرزا رضاقلی خان نوائی منشی الممالک از اهالی قریه نوا لاریجان یکی از رجال استخواندار دربار فتحعلی شاه است. میرزا رضاقلی خان در زمان آغا محمدخان مهرداد و منشی او، و در دوران سلطنت فتحعلی شاه نیز به سمت منشی الممالکی منصوب گردید. میرزا رضاقلی خان طبع شعر داشت و سلطانی تخلص می کرد.

(۱۲) پس از کشته شدن آغا محمدخان دشمنان و مخالفان حاجی ابراهیم خان از فرصت استفاده نموده و او را به سازش و همکاری با میرزا تقی خان حکمران یاغی و متشرد یزد متهم نمودند ولی چون در آن موقع حاجی از قدرت و نفوذ فوق العاده ای برخوردار و به علاوه فتحعلی شاه نیز به لیاقت و کاردانی او محتاج بود لذا کارشکنی ها و دشمنی ها به جائی نرسید لکن بعدها توطئه چینی ها و دسیسه بازیها به رهبری میرزا شفیع مازندرانی روز به روز شدتی بیشتر یافت تا سرانجام به نتیجه رسید و طبق یک قرارداد و مواضعه قبلی تمام بستگان و اعوان و انصار او را در غره ذیحجه ۱۲۱۵ هـ ق در تمام ولایات دستگیر نمودند و به قتل رسانیدند و در ضمن خود حاجی را نیز در همان روز به جرم خیانت گرفتار کردند و به امر شاه چشمهایش را از حدقه کنند و زبانش را بریدند. «آنگاهش مغلولاً با زن و فرزندان که نیز هر یک زخم و جراحتی داشتند در قزوین جای دادند و هم از آنجا به جهان دیگر کوچ فرمودند» (ناسخ التواریخ قاجاریه. ج ۱ ص ۶۴) هنگامی که اموال حاجی ابراهیم را ضبط نمودند و دو پسرش میرزا علیرضا و میرزا علی اکبر را نیز به حضور شاه بردند. فتحعلی شاه برای اینکه کسی از نسل این خانواده باقی نماند دستور داد تا هر دو را

مقطوع النسل نمایند فرمان شاه تنها در مورد میرزا علیرضا به مرحله اجرا درآمد چون فرزند کوچکتر یعنی میرزا علی اکبر سخت بیمار بود، شاه دستور داد او را به حال خود گذارند.

بر حسب اتفاق میرزا علی اکبر از این ناخوشی جان سالم بدر برد و شاه هم چون آتش غضبش فرو نشسته بود دیگر متعرض این طفل نشد. بعدها که فتحعلی شاه با خانواده حاجی بر سر لطف آمد به جبران گذشته میرزا علیرضا را خواجه باشی حرم خود کرد و میرزا علی اکبر را هم به لقب قوام الملکی و کلانتری فارس منصوب نمود. حاجی میرزا علیرضا چون اولادی نداشت اموال خود را وقف امور خیریه نمود ولی از حاجی علی اکبر چند پسر باقی ماند که یکی از آنها فتحعلی خان صاحب دیوان و دیگری میرزا محمدخان قوام الملک کلانتر فارس بود از صاحب دیوان فرزند لایقی نماند ولی پسر میرزا محمدخان، محمد رضاخان و پسر او حبیب الله خان و پسر او ابراهیم قوام هریک در نوبت خود لقب قوام الملکی و کلانتری فارس را داشته اند.*

* نخستین صدراعظم ایران که قربانی سیاست خارجی گردید نوشته مهراب امیری «نقل از مجله خواندنیها شماره ۲۲ سال ۳۶ آذرماه ۱۳۵۴».

بخش ششم

ادوارد اسکات وارینگ Edward Scott Warning بنا به گفته خودش در ظاهر به عنوان سیر و سیاحت، ولی در باطن برای گردآوری مطالب سیاسی راجع به اوضاع ایران در تاریخ ۲۲ مه ۱۸۰۲ وارد بوشهر و بعدها شیراز شد و خاطرات خود را تحت عنوان *A tour to Shiraz* به رشته تحریر درآورد که آن را در سال ۱۸۰۷ به قطع وزیری در ۳۲۹ صفحه در لندن به چاپ رسانید اسکات وارینگ در این سفرنامه اطلاعات جالبی از آداب و رسوم و مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور را به دست می‌دهد که از هر لحاظ جالب و ارزنده است و اینک ما ترجمه قسمت‌هایی از این سفرنامه را در این بخش به اطلاع خوانندگان عزیز می‌رسانیم.

مترجم

شیراز ۱۸۰۲

یک روز پس از ورودم به شیراز چراغعلی خان^۱ و عده کثیری از مردم شیراز به پیشواز «خلعتی» که شاه برای حاکم به وسیله مادر و برادر کوچکش فرستاده بود به خارج از شهر رفتیم من گمان می‌کنم در حدود بیست هزار نفر در این مراسم شرکت کرده بودند. پس از آنکه شاهزاده با برادر کوچکش دیدار کرد به طرف چادری که به همین منظور سرپا کرده بودند رهسپار گردیدند. در این موقع حکام نواحی هر کدام به نوبه خود به شاهزاده به خاطر افتخاری که نصیبش شده بود تبریک گفتند و در مقابل اظهارمراحم و الطاف پادشاه نیز از طرف شاهزاده به آنها ابلاغ گردید.

در این مراسم دسته‌ای از چابک سواران ایرانی درحالی که بسته‌هایی از نقل و نبات در دست داشتند به مجردی که نزد شاهزاده رسیدند طبق یک سنت ایرانی کیسه‌های نبات را به اطراف روی زمین پاشیدند. تمام بازار و دکانین شهر به خاطر تقارن روز بعد با عاشورای حسینی تعطیل بود.

برای آنهایی که مثل من فکر می‌کنند شیراز شهر بزرگ و پر جمعیتی است پس از ورود به این شهر ناامید و دلسرد می‌شوند شیراز ارزش دیدن را دارد ولی ارزش آن را ندارد که برای دیدن آن رنج را تحمل نمود. شهر به طوری که گفته‌اند چندان بزرگ نیست حصار دور شهر کشیده شده که آن را از حمله و هجوم دستجات سواره محافظت می‌نماید. شیراز دارای شش دروازه است. کوچه‌های شهر به قدری تنگ و باریک است که هنگامی که الاغی

۱- چراغعلی خان نوائی. برای اطلاع بیشتر به یادداشت‌های مترجم ذیل بخش پنجم مراجعه شود.

با محموله‌ای از چوب عبور می‌کنند راه عبور سواره را مسدود می‌نماید (من از روی تجربه شخصی خود صحبت می‌کنم) خانه‌ها معمولاً نمائی زشت و کثیف دارند.

بطوری که می‌دانیم شیراز اخیراً به وسیله آغامحمدخان زیان فراوانی دید حصار و برج و باروی محکم شهر را، به اضافه چند دستگاه از بهترین عمارات شیراز را با خاک یکسان نمود دور شهر خندق عظیمی وجود داشت که پس از ویرانی قلعه دستور داد تا آن را نیز پر نمودند.

من درباره گزافه‌گوئی‌ها و مطالب ستایش آمیزی که توضیحا متشفاً درباره شیراز نوشته‌اند شک و تردید دارم اما برای من غیر ممکن است که بگویم تمام مطالبی که سعدی و حافظ درباره شیراز گفته‌اند نادرست می‌باشد چرا که آنها به شیوه هر شاعری با شور و حرارت از شهر و زادگاه خود سخن گفته‌اند.

بیشتر عمارات و ساختمان‌های مهم در اثر هوای نامساعد شیراز خراب و از حیز انتفاع افتاده‌اند با اینکه حافظ به مامی گوید که آب و هوای شیراز در دنیا نظیر ندارد لیکن در ایامی که در شیراز اقامت داشتم اغلب درجه حرارت بالای صد را نشان می‌داد و هرگز درجه حرارت به زیر نود نرسیده بود ولی با این وصف من هیچگاه اخطار حافظ را فراموش نمی‌کنم که می‌گوید:

شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم

عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است

مسافرینی که قبل از ویرانی و حمله آغا محمدخان از شیراز

دیدن کرده‌اند هیچکدام از آثار و بناهای مجلل تاریخی شیراز

سخنی نمی‌گویند الیریوس Olearius که در سال ۱۶۱۵ از

شیراز دیدن کرده می‌نویسد در این شهر بیش از ده هزار خانه وجود ندارد لیکن خرابه‌های آن مساحتی به وسعت دو مایل را در بر

می‌گیرد هربرت Herbert که همراه توماس شرلی Thomas Sherley به شیراز سفر کرده بود می‌گوید که مساحت شیراز در حدود هشت یا نه مایل است و پانزده مسجد در آن وجود دارد که در یکی از مساجد آن دو مناره به بلندی St. Pauls به چشم می‌خورد. دکتر فریر Fryer می‌نویسد شیراز دارای چند بازارچه زیبا می‌باشد به روایت دیونوت Thevenot شیراز شهرکثیفی است و می‌توان اطراف آن را در حدود دو ساعت با پای پیاده طی نمود او همچنین می‌گوید شیراز در میان یک حصار گلی محصور شده که بیشتر آن فروریخته است به گفته بعضی از مسافران اروپائی شیراز استحقاق این همه مبالغه‌گوئی را که شرقی‌ها درباره آن ابراز می‌دارند ندارد و این بسیار ساده‌لوحانه است که به بعضی از این مطالب که در مشرق زمین گفته می‌شود توجه نمود.

بانی و مؤسس شیراز به طور وضوح معلوم و آشکار نیست بعضی معتقدند که سیروس شیراز را بنا نهاد و برخی هم بر این باورند که جمشید بنیان‌گذار شیراز بود و عده‌ای نیز آن را مشتق از واژه شیر می‌دانند و غیر از اینها مطالب زیادی در این مورد گفته شده که تکرار آنها در اینجا زائد به نظر می‌رسد.

من فکر می‌کنم که شیراز در حدود پنج مایل مساحت دارد و کمی بیش از یک ساعت سواره اطراف آن را گردش نمودم. در شیراز دو کارخانه شیشه‌سازی و ریخته‌گری وجود دارد که هر دو از هر حیث قابل دیدن می‌باشند کوزه‌قلیان شیشه‌ای که در این کارخانه ساخته می‌شود نظر هر غریبه‌ای را به خود جلب می‌نماید این شیشه‌قلیانها با برگ گل و نوعی از درختان تزئین کاری شده‌اند بعضی از کارگران این کارخانه‌ها در حد خود دارای مهارت‌های فراوان می‌باشند ولی متأسفانه در شرائط اسفباری زندگی می‌کنند و مجبورند که برای سرمایه‌داران و مردم ثروتمند شهر

کار نمایند بدون اینکه کوچکترین امیدی به دریافت پاداشی و یا جبران کار خود داشته باشند. در بین این کارگران تفنگ‌ساز ماهر و چیره‌دست فراوان یافت می‌شود و یک نوع طپانچه به بازار عرضه می‌نمایند که با طپانچه‌های اروپا برابری می‌نماید.

بازار وکیل

بازار وکیل با آجر ساخته شده و در نوع خود یکی از بهترین شاهکارهای زمان خود به حساب می‌آید این بازار تقریباً در حدود نیم مایل طول و در حدود پنجاه پا عرض دارد می‌گویند هنگامی که بنای آن به اتمام رسید کریم‌خان سواره از میان آن عبور می‌کرد و جای ناخنی را بر روی دیوار مشاهده کرد بلافاصله دستور داد تا مقصر را پیدا کردند و سرش را به خاطر این عمل از تن جدا کردند یک گارد محافظ شبانه از بازار حراست می‌نماید و هر کالائی جای جداگانه‌ای مخصوص به خود دارد که مشتری برای تهیه و خرید آن می‌داند به کدام قسمت مراجعه نماید. در شیراز بازارچه‌های قشنگ دیگری وجود دارد ولی هیچکدام به پایه بازار وکیل نمی‌رسد. نمای خارجی مسجد جامع شهر بسیار زیبا است و معمولاً مانند سایر عمارات و بناهای شرقی آیاتی با خط عربی بر روی آن نوشته شده است.

می‌گویند سنگی که بر روی سردر اصلی مسجد کار گذاشته شده است خیلی سنگین است و کسی قادر به بلند کردن آن نبود ولی هنگامی که وکیل به کمک کارگران شتافت سنگ بلافاصله از جایش کنده شد در شیراز داستان‌هایی از این قبیل در مورد وکیل

بر سر زبانها است و او تنها زمامداری بود که تاکنون کسی به بدی از او نام نبرده است.

مدرسه شهر به وسیله جانشین جابر و ستمگرش به طور کلی ویران گردید و محل آنرا برای منظور دیگری اختصاص داده اند میدان مقابل دارالحکومه و کاخها و عمارت آن قسمت بهترین محله شهر محسوب می گردد. چهار محله شیراز به طور کلی خراب و ویرانه است و در حدود ده هزار خانه متعلق به طایفه لکک به وسیله آغامحمد خان کاملا با خاک یکسان گردیده است.

لباس مردان ایرانی

ایرانی ها لباس خود را بنا به شرائط مناطقی که در آن زندگی می کنند تهیه می نمایند لباس آنان چندان دست و پاگیر نیست و می توانند در مدتی کمتر از پنج دقیقه آنرا از تن خارج نمایند ایرانی ها چندان شیک پوش نیستند و تنها لباسی که تقریباً شیک و زیبا به نظر می رسد یک نوع تن پوشی است موسوم به قجری.

لباس مردان ایرانی به آسانی قابل توصیف است زیرجامه یک نوع شلوار فراخی است از پارچه ابریشمی، ولی معمولاً در فصل تابستان و ایام گرما به جای ابریشم از پارچه کتانسی استفاده می نمایند پیرهن تن پوشی است که آنرا روی شلوار می پوشند ارخالق را نیز از پارچه های مسلین یا چیت و یا از یک نوع شال زیبا می دوزند قبا یا خرقة ای که روی لباس می پوشند اغلب از انواع پارچه نفیس و گران قیمت دوخته می شود کلاهشان هم از یک نوع پوست مرغوب سیاه رنگ تاتاری که بسیار زیبا است تهیه می شود. تجار و بازرگانان از پوشیدن لباس قرمز رنگ و همچنین

تکمه های طلا و نقره روی قباهای خود منع شده اند استعمال لباس های ابریشمی به وسیله مسلمانان تحریم شده و آنان همچنین از پوشیدن تن پوش هایی که با ابریشم و کتان مخلوط شده نیز تا اندازه ای احتراز می نمایند ولی مقدار زیادی از این نوع پارچه از گجرات وارد ایران می گردد.

ایرانی ها نه مانند اسلاف خود و نه مانند هندی ها به شیوه زنهارا لباس های خود را زینت نمی دهند و من فکر می کنم که تنها پادشاه است که لباس های جواهر نشان به تن می کنند.

در مورد علاقه هندی ها به استفاده از جواهر آلات داستانی به صورت مزاح و ریشخند وجود دارد می گویند هنگامی که یک نفر هندی به ایران مسافرت می کرد بین راه «راهدار» او را به عنوان یک زن مورد بازخواست قرار داد و هرچه آن مرد هندی تلاش کرد که هویت خود را ثابت نماید راهدار متقاعد نشد تا اینکه او را نزد حکیم فرستادند.

لقاب و مناصب برای مردم هندوستان یک نوع سرگرمی است و به جز لقب اعتمادالدوله که مخصوص نخست وزیر است بقیه مناصب مانند خان و غیره ارثی است (در هندوستان ممکن است که شما یک لقب را با مبلغ جزئی خریداری نمایید) عادت نظامیان بر این است که کلاه را کج سر می گذارند چنانکه حافظ در این مورد می گوید: «نه هر که طرف کلاه کج نهاد و تند نشست.»

میرزا و دیگر مقامات کشوری شالی دور کلاه خود می پیچند. تجار و بازرگانان و صاحب حرف نیز کلاه خود را به طور قائم و عمودی به سر می گذارند شاه عباس که مایل بود تجار و بازرگانان و لخرچی زیاد نکنند فرمانی صادر کرد که آنها تنها از شال و عمامه و قبا و لباس فراخ استفاده نمایند او تصور می کرد که شال ارزان ترین نوع پارچه ای است که می توان لباسی از آن تهیه نمود

Guineas (هر گنیز دو شیلینگ) می باشد لباس ایرانی‌ها بسیار نفیس و گران قیمت است و اغلب بین شصت تا یکصد گنیز ارزش دارد افراد کم بضاعت کلاه به سر نمی گذارند و اغلب از لباس‌های ارزان قیمت استفاده می نمایند. ایرانی‌ها در فصل سرما وزمستان از پالتوهای پوست گوسفند استفاده می نمایند.

لباس زنهای ایرانی

خانم‌های ایرانی در خانه لباس زیادی نمی پوشند آنان به پیراهن سفید زیاد علاقمند می باشند یک پیراهن و یک زیرجامه لباس اصلی آنها را تشکیل می دهد معمولاً شلوار از یک نوع مخمل ضخیم از پارچه ابریشمی به صورت کیسه‌ای دوخته می شود چنانکه گوئی ساق‌های آنها در درون دو کیسه قرار گرفته است پیراهن نیز از پارچه‌ای نازکتر روی شلوار قرار می گیرد در زمستان لباس خانم‌ها از پارچه‌های شال و ابریشم تهیه می گردد در ایران عبا هم مانند هندوستان به وسیله زنها بافته می شود ولی این عباها چندان ظریف و ریزباف نیستند. طرز برخورد و تکلم زنهای ایرانی با مردان غریبه بسیار خشن و نفرت‌انگیز است و اما در معاشرت با هم‌جنسان خود بسیار خلیق و مهربان می باشند وقتی که از خانه خارج می شوند یک عبا به سر می کنند که تمام اندام آنها را از سر تا پا می پوشاند و صورت خود را با یک نوع نقاب توری پنهان می کنند و یا اینکه در خود عبا دو سوراخ به اندازه چشم‌های خود تعبیه می نمایند با این ترتیب وقتی که انسان یک عده موجودات بلند قامت و خوش‌هیکل را در خیابانها می بیند که هیچ عضوی از بدنشان دیده نمی شود حس کنجکاوی تحریک می گردد.

چرا که پس از استعمال و کمپنگی امکان داشت که از قسمت‌های قابل استفاده آن برای بچه‌ها لباس دوخته شود. با اینکه حمام‌های ایران (صرف نظر از عدم نظافت) بسیار مجلل و زیبا هستند ولی من حیث المجموع مردم آن کشور بسیار کثیف می باشند آنان به ندرت پیراهن‌های خود را عوض می کنند مگر آنکه احساس خطر نمایند در ایران کسی پیدا نمی شود که هر ماه یک بار جامه تازه بپوشد و یا اینکه هر شش ماه دو بار شلوار خود را تعویض نماید.

یک سر باز ایرانی به طور مسخره آمیزی خود را تاندان مسلح می نماید، واقعاً مضحک به نظر می رسد که یک سر باز ایرانی تا این اندازه خود را به سلاح جنگی مجهز می نماید اسب‌هایشان به زحمت در زیر بار گران اسلحه حرکت می کنند این گونه ابزار جنگ عبارتند از یک جفت طپانچه در درون دو جلد چرمی، یک فلاخن انداز روی کمر، یک قبضه قرابین یا یک تفنگ بلند ترکی، یک شمشیر و یک خنجر و یک نیزه بلند به اضافه اینکه هر کدام از این اسلحه‌های گرم دارای یک سنبه و دبه باروت و جعبه‌های فشنگ می باشند با این ترتیب اگر آنها به طرف شما در حرکت باشند از فاصله‌ای دور صدای بهم خوردن جنگ افزارها را خواهید شنید. من تصور می کنم که وزن زین و یراق اسب و این گونه جنگ افزارها به حدود هشتاد پوند برسد و تازه سربازان ایرانی با مقایسه با سواره نظام ترک سبک تر می باشند. اسلحه ایرانی‌ها بسیار ممتاز و به خصوص شمشیر آنها به مراتب از نوع شمشیری که ترک‌ها به کار می گیرند بهتر است این گونه شمشیرها پر از «جوهر» است و به شمشیر دمشقی شهرت دارند تا ورنیه Tavernier می گوید هیچ شمشیری بهتر از نوع دمشقی نیست و این اشتباه است که ما شمشیر کار خراسان را بهترین نوع شمشیر بدانیم. بهای این گونه شمشیرها اغلب بین بیست تا سی گنیز

در ایران خانم‌ها خود را با جواهرات و زیورآلات و عطرزینت می‌دهند زیبایی زن‌ها با آنچه ما تصور می‌کنیم در این کشور با توجه به طبیعت و سلیقه آنها فرق دارد آنها چشم‌های درشت و سیاه و «خمار» را یکی از ارکان زیبایی می‌شناسند و به همین خاطر هم زن‌ها چشم‌های خود را سرمه می‌کشیدند. اغلب زن‌های شیراز به زیبایی زن‌های اروپا هستند و اغلب این زنان عادت دارند که ابروهایشان به هم پیوسته باشند لذا آنان بیشتر برای این مقصود ابروهایشان را با خال‌کوبی بهم متصل می‌نمایند.

مردان ایرانی طبق رسوم مسلمان‌ها می‌توانند چهار زن عقدی و تعدادی صیغه در حرمسرای خود داشته باشند.

در ایران برخلاف عرف و عادت مردم هندوستان زن‌های بیوه پس از فوت شوهرانشان می‌توانند پس از یک مدت معین دوباره شوهر کنند و به جمع خانواده‌ها بپیوندند.

محلله‌های شیراز

شهر شیراز به چندین محلله تقسیم می‌شود که هر محلله به وسیله یک نفر کدخدا اداره می‌شود که حقوقی از این باب دریافت نمی‌نماید کدخدا درباره مسائل عمومی با ریش‌سفیدان و افراد متنفذ محلله مشورت می‌نماید و به‌طور مرتب جریان وقایع روزمره را به اطلاع حاکم می‌رساند. قبلاً رسم و عادت بر این بود که کدخدا وقایع جزئی را مانند تولد نوزاد و مرگ و میر را فوراً به اطلاع حاکم وقت برساند لیکن در حال حاضر این رسم در شیراز منسوخ شده ولی گمان می‌کنم در پاره‌ای از شهرهای ایران رواج داشته باشد یکی از وظایف کدخدا این است که از نحوه گذران

مردم محلله و نوع معاملات و دادوستدهائی که در حوزه عملیات او اتفاق می‌افتد آگاهی بهم‌رساند و سود این عمل نه تنها به نفع حاکم خواهد بود بلکه سکنه محل نیز از آن متمتع خواهند شد چرا که اگر به‌طور ناگهانی شهر به وسیله یک قوای اشغالگر تحت محاصره و تهدید قرار گیرد در این صورت کدخدا به حاکم اطلاع خواهد داد که تا چه تعدادی نیرو می‌تواند بسیج و آماده نبرد نماید و یا چه مبلغی پول قادر خواهد بود تهیه و تدارک نماید.

کدخدا بایستی برحسب وظیفه بنا به توانایی و قدرت هر خانواده احتیاجات ضروری زمان جنگ را تدارک ببیند و معمولاً سکنه نیز از این بابت بسیار راضی و خوشحالند چرا که اگر در این مورد تعلل ورزند با خطراتی مواجه خواهند شد و دستجات چپاولگر به شیوه هر فاتح ستمگری خانه و کاشانه آنها را مورد تجاوز قرار خواهد داد.

در حکومت‌های استبدادی صلاح است که مدافعین شهر به جای اینکه کار را به جانی بکشانند که سکنه مورد غارت و چپاول قرار گیرند اجازه دهند که شهر را تسلیم فاتح مهاجم نمایند تا از این رهگذر سکنه از دستبرد و تهاجم قشون متجاوز در امان بماند و با این ترتیب تلفات و ضایعات آن در رویدادهای مشابه اروپا کمتر خواهد بود.

در هنگامی که یک حاکم ستمگر بیش از اندازه به سکنه تعدی و اجحاف نماید اهالی طی شکوائیه‌ای به شاه از وی شکایت می‌نمایند و در این صورت به ندرت دیده می‌شود شاه نسبت به دادخواهی آنها بی‌توجهی نشان دهد.

کدخدایان معمولاً مدافع و پشتیبان طبقه ضعیف و کم‌بضاعت هستند و چنانچه اهالی با همسایگان و محلله‌های مجاور خود اختلافات جزئی پیدا نمایند کدخدا سعی می‌کند که نقطه نظرهای آنان را

به هم نزدیک نماید و بین آنان صلح و صفا برقرار نماید. چنانچه بین زن و شوهری اختلاف وجود داشته باشد وظیفه کدخداست که بین آنها وساطت نماید و آن دو را با هم آشتی دهد گرچه وظیفه کدخدا ممکن است گاهی با سوء سلوک و ناکامی مواجه شود ولی به گمان من یک رسم و عرف بسیار نیکو و پسندیده ایست و به خصوص برای طبقه فقیر و کم بضاعت سود فراوانی دارد.

پلیس و قوای انتظامی

به طوری که گفته شده است مأمورین انتظامی رژیم های مستبد در مقایسه با حکومت های دموکرات دارای اختیارات وسیع نامحدودی هستند چرا که مستقیماً آنان در رابطه با وظائفشان از حاکم مستبد دستور می گیرند.

پلیس شیراز وظائفش را به طور منظم و قابل تحسینی انجام می دهد من گمان نمی کنم که طبقه متوسط بتوانند نقشه سوئی را بر علیه حاکم شهر طراحی نمایند و سپس از آن بی اطلاع بماند. «داروغه» بالاترین مقامی است که از طرف حاکم بر امور شهری نظارت می نمایند وظیفه او این است که در بازار به شکایت مردم رسیدگی نماید چنانچه تاجر یا صاحب کسبی از اجرای تعهدات خود سر باز زند شاکی به داروغه شکایت نماید او متشاکسی را مجبور خواهد نمود تا به تعهدات خود عمل نماید و یا اینکه در مدت معینی به او مهلت می دهد تا دیون خود را بپردازد چرا که رحم و شفقت اسلامی حکم می کند تا به طرف بدکار فرصت مناسبی داده شود تا بتواند بدهی خود را بپردازد لیکن چنانچه متشاکسی به سوء

اخلاق و بدحسابی شهرت داشته باشند بلافاصله داروغه او را روانه زندان می نماید.

یکی از وظائف دیگر داروغه این است که از لحاظ حفظ شئون اخلاقی و پای بند بودن به معنویات و شعائر مذهبی مردم را زیر نظر داشته باشد چنانچه کسی مرتکب فساد اخلاقی و یا شراب خواری شود داروغه شخص خاطی را وادار خواهد کرد تا مبلغ کلانی بابت عمل خلاف خود پرداخت نماید.

به طوری که کسب اطلاع کردم آقارضا (داروغه) مبلغ پنجاه تومان از یک ارمنی بدبخت به خاطر اینکه او را در محله بدنام دستگیر کرده بودند جریمه دریافت کرده بود تازه بر او منت گذاشته تا اجازه داد از آن محله فرار نماید. داروغه تعدادی گزومه یا پاسبان در اختیار دارد تا امنیت را در بازار برقرار نماید و چنانچه تخلفی مشاهده شود بلا درنگ افراد خاطی و متخلف توقیف خواهند شد این ترتیبات برای نجات نظم و امنیت بسیار سودمند است گرچه در مقابل، فساد و رشوه خواری نیز در بازار وجود دارد و کسبه مجبورند مبالغی به عنوان هدیه و پیشکش به داروغه بپردازند.

وظیفه «میرعسس» تقریباً شبیه کار داروغه در بازار است اولی در خلال روز امنیت شهر را به عهده دارد و حال آنکه دومی در شب همین وظائف را انجام می دهد وظیفه میرعسس آنست که در شب نظم و امنیت را در شهر برقرار کند و اشخاصی را که بدون اجازه از خانه هایشان خارج می شوند دستگیر نموده یا از دزدی و بی نظمی در شب جلوگیری نماید. او تعدادی شبگرد در اختیار دارد که آنها را در خیابانها و پشت بام خانه ها به پاسداری و نگهبانی می گمارد تا از وقوع هر حادثه سوئی جلوگیری شود. کسبه بازار موظفند هر کدام ماهیانه مبلغی در حدود دو یا سه پنس به میرعسس بپردازند و چنانچه حجره یا دکانی مورد دستبرد قرار

گیرد میرعسس یا کشیکچی باشی مجبور است یا اجناس مکشوفه را پیدا نموده یا بهای آن را شخصاً پرداخت نماید گاهی هم اتفاق افتاده که میرعسس با تمام دزدان شهر تماس گرفته تا دربارہ اجناس سرقت شده به تحقیق پردازد. با این ترتیب دزدان شهر در حوزه عملیات میرعسس جرأت دزدی یا دستبرد به خانه‌های مردم را ندارند. به گمان من، «محتسب» زیر نظر داروغه در بازار انجام وظیفه می‌نماید و وظیفه وی آنست که نرخ اجناس را کنترل نماید و ببیند که مقدار اجناس توزین شده که به مشتری تحویل داده می‌شود درست است یا نه؟ معمولاً او هفته‌ای یکبار به بازار سرکشی می‌نماید و نرخها را بازرسی و کنترل می‌نماید چنانچه ببیند که فروشنده‌ای جنس را کمتر از حد معمول توزین نموده و به مشتری داده است او را تا حد مرگ محکوم می‌نماید.

به موازات این اقدامات مأمورینی نیز در دروازه‌های شهر به کار اشتغال دارند و این مأمورین وظیفه دارند تا از خروج افرادی که بدون اجازه حاکم می‌خواهند از شهر خارج شوند جلوگیری نمایند. بدون تردید انتصاب چنین مأمورینی در دروازه‌های شهر در نوع خود عملی مذموم و ناپسند است و به‌طور کلی فساد و رشوه‌خواری را تا حد زیادی اشاعه می‌دهد اما مردم ایران مانند مردم اروپا در مقابل چنین قوانین جابرانه‌ای مقاومت نمی‌کنند.

تجارت و معاملات بازرگانی در ایران

ایران کشوری است که معاملات و دادوستدهای بازرگانی در داخله آن محدود و اندک است چرا که تنها تعداد کمی رودخانه قابل کشتیرانی در اختیار دارد و ضمناً فرآورده‌های مهمی نیز

جهت صادرات به‌خارج از کشور ندارد و فقط مقدار ناچیزی گندم، برنج، جو، و بادام از طریق بوشهر به مسقط و دیگر بنادر خلیج فارس صادر می‌نماید. تعدادی کارخانجات ابریشم‌بافی در کاشان و یزد وجود دارد که تنها مصرف داخلی کشور را تأمین می‌نماید لیکن مقداری از پارچه‌های بافت اصفهان، کاشان، و یزد به روسیه صادر می‌گردد که در عوض طاقه‌های ماهوت و مقادیری کار و دیگر وسایل آشپزخانه به ایران وارد می‌گردد درحقیقت یزد مرکز تجارت ایران به‌شمار می‌آید و هر ساله مقادیر زیادی به ازبکستان و تاتارستان و خراسان صادر می‌گردد که تجار و بازرگانان در مقابل مقداری ابریشم، فرش، نمد، و سائل کشمیر وارد کشور می‌نمایند بیشتر شهرهای ایران فرآورده‌های محلی خود را به شهرهای همجوار صادر می‌نمایند در کرمان یک‌نوع شال بافته می‌شود که تن‌پوش مردم کم‌بضاعت را تشکیل می‌دهد و مورد استفاده تمام مردم ایران قرار می‌گیرد و از طرفی عمدتاً مردم به خارجی‌ها متکی هستند تا اجناس لوکس را در اختیار آنها قرار دهند. در ایران مقادیر زیادی صمغ، دارو، انقوزه تولید می‌گردد که بیشتر آن فرآورده‌ها به هندوستان صادر می‌گردد اخیراً آمریکائی‌ها یکی دو کشتی به بوشهر و بصره فرستادند تا مقداری ادویه‌جات به آن کشور حمل نمایند لیکن با ناکامی مواجه شدند زیرا که به‌تجار داخلی اجازه داده نشده که اجناس موردنیاز آنها را تهیه و تدارک نمایند.

هر ساله مقادیر زیادی مروارید که از نوع مروارید سیلان گرانبها تر است به هندوستان صادر می‌گردد و همچنین مقداری ناچیز شراب و گلاب نیز به‌خارج صادر می‌گردد به‌روایت توارنیه Tavernier هر ساله مقدار چهار هزار و صد و بیست و پنج تن شراب در شیراز تولید می‌گردد ولی در حال حاضر چنین نیست

تنها هر شخصی در کارخانه خود مقداری شراب تهیه و تولید می‌نماید که صادرات آن نیز به‌خارج از کشور ناچیز و اندک است.

فعلاً درآمد و سود تجار ایرانی از طریق فروش اسب تأمین می‌گردد و هر ساله تعداد زیادی اسب به‌وسیله کشتی به هندوستان صادر می‌گردد.

تجار ایرانی افرادی جان‌سخت و ستیزه‌جو هستند و طبقات پائین جامعه متحمل مشقاتی می‌شوند تا بتوانند مبلغی پول تهیه و تدارک نمایند بعضی از این افراد به هندوستان سفر می‌کنند و برخی نیز نمایندگان خود را به‌موصول می‌فرستند تا کارخانه‌های چیت‌سازی را مورد بازرسی و نظارت قرار دهند و بیشتر آنان هم به نقاط دورتری مانند کشمیر مسافرت می‌نمایند تا مقادیری شال تهیه و خریداری نمایند با پذیرا شدن چنین خطراتی به‌ندرت انتظار دارند که بعد از مسافرتی در حدود سه سال بتوانند سود قابل ملاحظه‌ای عاید نمایند. تجارت در ایران با مقایسه با کیفیت آن سود اندکی دارد مضافاً به اینکه بایستی تعدادی قاطر نیز کرایه نمایند.

اجناس موجودی هر تاجر سالی دوبار گاهی هم سالی یک‌بار و در بعضی موارد نیز ممکن است تا سه سال به‌فروش نرسد بعضی از تجار و بازرگانان عرب و ایرانی به‌جای اینکه سرمایه‌های خود را با خرید اجناس و احتکار آن به‌خطر بیندازند اغلب ترجیح می‌دهند مال‌التجاره‌های خود را با چارپا به‌بوشهر و بصره حمل نمایند تا از آنجا به‌مقصد موردنظر حمل گردد و از این رهگذر سود سرشاری نصیب خود نمایند.

مالیات و وصول عوارض گمرکی

مالیات و عوارض گمرکی در ایران از طریق چند دستگاه مسئول از طرف دولت که درحقیقت مالک اصلی است صورت می‌گیرد از اجناس و مال‌التجاره‌های وارداتی در بندر بوشهر صدی‌پنج گمرک یا عوارض وصول می‌گردد (اضافه براین عوارض شیخ بوشهر از هر لنگه قماش وارداتی نیز یک طاقه چیت مالیات یا حق‌العمل گمرکی دریافت می‌نماید).

بطوری‌که مشاهده کرده‌ام بین بوشهر و شیراز نه ایستگاه راه‌دارخانه وجود دارد که در هر قراولخانه از کل محموله در حدود نیم پیاستر^۲ راهداری دریافت می‌گردد.

در شیراز کاروانهای حامل محمولات وارداتی در گمرک‌خانه متوقف می‌شوند و در آنجا بازرسی و قیمت‌گذاری می‌شوند و از کل بها مبلغی در حدود دوونیم درصد عوارض وصول می‌گردد. در گمرک‌خانه‌ها مأمورین مالیاتی سعی دارند که قیمت اجناس را بالاتر از بهای واقعی قیمت‌گذاری نمایند و از طرفی صاحبان کالا تلاش می‌کنند تا با پرداخت رشوه کالاها را کمتر از بهای واقعی قیمت‌گذاری نمایند. در گذشته برای ترخیص لنگه‌های شال از گمرک بین صاحبان کالا و مأمورین گمرک مشاجرات لفظی زیادی رخ می‌داد ولی اخیراً شاه فرمانی صادر کرد که عوارض گمرکی را بر مبنای وزن محموله دریافت نمایند.

کاروانهایی که از بوشهر عازم عراق (ولایات مرکزی)

۲- هر پیاستر معادل یکصد سنت است. «مترجم»

می‌باشند بایستی عوارض گمرکی خود را در شیراز یا اگر از اصفهان عبور می‌کنند در آن شهر بپردازند و در شهرهای نزدیکتر هر جا که گمرک‌خانه وجود داشته باشد می‌بایست عوارض محمولات خود را پرداخت نمایند و چنانچه محمولاتی به کرانه‌های بحر خزر حمل گردد صاحبان کالا موظف هستند معادل سی درصد از بهای کل اجناس خود را بابت عوارض گمرکی بپردازند بطوری‌که شنیدم تجار عمده‌فروش و کسبه جزو بایستی هر ماهه مبلغی مالیات به دولت پرداخت نمایند ظاهراً این مبلغ جزئی است و آنها موظفند هر ماهه آن را پرداخت نمایند.

طبقه‌ای که بیشتر از همه مالیات می‌پردازند زنهای رقاصه می‌باشند که تحت سرپرستی و قیمومیت دولت می‌باشند، نام و سن و دیگر مشخصات این افراد در دفتر حکومتی ثبت است و چنانچه ازدواج نمایند یا بمیرند یا به شهر دیگری نقل مکان نمایند بایستی اجزاء دولتی از آنها اطلاع داشته باشند. اینان به طبقات متعددی از «دوتومانی» تا «پول سیاه» درجه بندی می‌شوند و هر طبقه در خیابانهای معینی زندگی می‌کنند.

همان طوری که در بخش مربوط به قوای انتظامی و پلیس گفتیم مردم و مسافرین جلو دروازه‌ها متوقف می‌شوند و بدون ارائه جواز عبور حق خروج ندارند و در این مکان از هر محموله چارپائی که وارد شهر شود نصف پنی عوارض دریافت می‌نمایند و این مبلغ حق ویژه «کوتوال» ارگ می‌باشد و غیر از اینها که گفته شد شاید عوارض جزئی دیگری در ایران مرسوم باشد که احتمال دارد من ندیده یا نشنیده باشم.

ارتش ایران

اطلاعاتی که در مورد قشون ایران به دست آورده‌ام چندان مورد رضایت من نیست، و در حقیقت این مطالب را از بعضی افراد که با مسائل قشون سروکار داشته‌اند کسب نمودم.

تمام دستجات قشون ایران در خدمت شاه هستند و عده‌ای از خوانین بزرگ صاحب طایفه در رأس افواج ابوابجمعی خود هستند. ظاهراً تمام رؤسای این طوایف از شاه اطاعت می‌نمایند. این خوانین به صورت ملوک الطوایفی عمل نمی‌کنند بلکه به طور منظم از طرف دولت صاحب تیول و حقوق رسمی می‌باشند معمولاً این دستجات نظامی در حیطة تحت فرمان خان خود خدمت می‌کنند و برای اینکه شاه از صداقت و وفاداری هر رئیس طایفه مطمئن باشد خود خان یا پسرش را به عنوان گروگان در دربار نگاه می‌دارد. قشون ایران معمولاً از دستجات سواره نظام تشکیل می‌گردد مگر در موقعی که آنها بخواهند قلعه یا شهری را محاصره نمایند در آن موقع دستجاتی از پیاده نظام را تشکیل می‌دهند سلاح و اسب و لباس و دیگر وسایل ضروری افراد قشون از خزانه شاهی پرداخت می‌گردد و هر سرباز سالیانه بین ده تا پانزده تومان حقوق به اضافه «سیورسات» یعنی علیق و علوفه برای اسبان و مقداری گندم، برنج، و روغن و همچنین مبلغی انعام و پاداش دریافت می‌نمایند که در مورد رقم اخیر الذکر چندان مطمئن نیستم با اینکه پرداخت چنین مبلغی در ایران خیلی زیاد است که (به نظر من چهار تا پنج برابر مبلغ مشابهی است که در انگلستان پرداخت می‌گردد یعنی در حدود پنجاه و شش گنیز).

هر رژیمان در ارتش ایران متشکل از هزار سرباز است که زیر نظر یکک مین باشی و هر صد نفر تحت فرمان یکک یوز باشی

و هر ده نفر به سرکردگی یکک اون باشی انجام وظیفه می نماید. این فرماندهان حقوق خود را به طور منظم از شاه دریافت می دارند خان هر طایفه بر تمام افواج ابواب جمعی خود نظارت مستقیم دارد و او در تمام مراحل به شاه متکی می باشد.

سربازانی که به خدمت شاه و ارتش درمی آیند نام و نام پدر و سنشان در دفاتر مخصوص ثبت می گردد چنانچه فردی بمیرد بلافاصله نام متوفی از دفتر مخصوص حذف می گردد برای یکک خان یا رئیس طایفه بسیار دشوار و خطرناک خواهد بود که کمتر از نتیجه و یا حد نصاب خود سرباز آماده به خدمت داشته باشد چنانچه وی تعدادی از سربازان خود را از خدمت معاف نماید بلافاصله آنها به شاه شکایت خواهند نمود و چنانچه افرادی از این سربازان بمیرند «انباردار» یا مسئول سیورسات فوراً از قضیه آگاه خواهد شد و با این ترتیب فرمانده نمی تواند حقوق عقب افتاده چنین سربازانی را دریافت نماید چرا که در صورت چنین کاری فوراً از طرف شاه معزول خواهد شد.

معمولاً سربازان سالیانه یا هر سه ماه یکبار حقوق خود را دریافت می نمایند ولی هرگاه به محل دوری از منطقه خود اعزام شوند وسایل مورد نیاز و خانه در اختیار آنها گذاشته خواهد شد و از این بابت در مزیقه نمی باشند. در مورد نظم و دیسپلین سربازان ایران چندان آگاهی ندارم زیرا که تعداد کمی از آنها در شیراز مستقر بودند و اینان که من دیده ام ظاهراً افرادی بی-انضباط و فاقد دیسپلین بوده اند و به ندرت در مانور شرکت می کردند و اگر هم دست به بعضی تمرینات می زدند اغلب در گروه های چهار تا پنج نفری در فواصل چند قدمی یکدیگر موضع می گرفتند و خود را با جنگ های جزئی و کم اهمیت مشغول می نمودند ولی در مانورهای سواره اغلب پس از تاخت بگتتاً دهنه اسب را

می کشیدند و پس از توقف اسب بلافاصله به عقب و پهلو می چرخیدند و با تارابین خود به طرف دشمن خیالی شلیک می کردند.

اگر ما بخواهیم در خوی و طبیعت سربازان ایرانی قضاوت کنیم باید بپذیریم که اینان سربازانی دلیر و سلحشور و صاحب دیسپلین هستند و چنانچه شجاعت و پایمردی انسان را در کسب پیروزیها مورد ارزیابی قرار دهیم من می ترسم که بگویم آنها تا حد زیادی شباهت به قشون ایتالیا دارند که در تمام روز می جنگند و حتی یکک نفر تلفات نمی دهند.

در ارتش ایران به ندرت پیاده نظام به کار گرفته می شود و به همین خاطر هم کیفیت پیاده نظام ایران به مراتب پست تر از سواره نظام می باشد برای مثال چندی قبل در پوشهر برای نشان دادن مهارت و کارائی قشون مراسم سان و رژه ای ترتیب داده شده بود در این مراسم که سربازان شلیک نمودند ابدأ صدائی از هیچ تفنگی شنیده نشد آنان که تصور می کردند بدون خطر می توانند تفنگ های پر شده را از باروت و ساچمه خالی نمایند در حین انجام این کار بگتتاً چند گلوله از تفنگ ها شلیک شد و عده ای از جمعیت را به قتل رسانید.

معمولاً پیاده نظام هنگام محاصره شهرها یا قلاع نظامی به کار گرفته می شود و در چنین مواردی آنها قریب یکک ساعت یا بیشتر شهر یا قلعه را گلوله باران می نمایند تا شکافی در دیوار ایجاد نمایند. همان طوری که قبلاً گفتیم در ایران به ندرت از پیاده نظام استفاده می گردد.

ایرانی ها معمولاً در جنگ بر علیه ترک ها اغلب پیروزمی شوند و یکک بار هم ارتش هندوستان را شکست دادند. هنگامی که پادشاه بخواهد فرماندهی سپاه را شخصاً به عهده بگیرد تعدادی از سرد کردگان که به عنوان گروگان در دربار شاه هستند افراد ابواب جمعی